

مردم و تشکیل حکومت اسلامی

دکتر جواد ارسطو*

چکیده

نقش آرای مردم در تشکیل حکومت اسلامی، استمرار، نظارت بر آن و برکناری حکومت و نیز تأثیر آن در اصول متعدد قانون اساسی جمهوری اسلامی، مطرح گردیده و تلقی‌ها و برداشتهای مختلفی از نقش مردم در حکومت اسلامی، شکل گرفته است.

مسئله فوق (نقش مردم در تشکیل حکومت اسلامی) محور اصلی مقاله حاضر است و نگارنده می‌کوشد با اقامه دلایل متعدد، برای اثبات وابسته بودن تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان، و با تشریح دیدگاههای فقهای بزرگ شیعه در خصوص نقش مردم در حکومت اسلامی، خصوصاً حضرت امام خمینی، در حد توان و ضرورت به جستجوی پاسخ علمی و نظری برای آن بپردازد.

مؤلف در تلاش است با طرح پاره‌ای سوالات احتمالی پیرامون نقش مردم در تشکیل حکومت اسلامی، با عناوین: ۱ - احادیث دال بر نفی اختیار مردم در تعیین حاکم ۲ - عموماً امر به معروف و نهی از منکر، ۳ - اگر چهل یار داشتیم، ۴ - جهاد ابتدایی، و با نقد و بررسی این ۴ عنوان، جوانب مختلف این دیدگاه و جایگاه مردم در حکومت اسلامی را با دقت بیشتر مورد بحث و بررسی و غور قرار دهد.

کلید واژه: مردم، حکومت، احادیث، حاکم، حکومت اسلامی، رای، اکثریت.

طرح بحث

یکی از سؤالات مهمی که هر حکومتی در زمان حاضر باید به آن پاسخ بدهد، میزان نقش و تأثیری است که برای آرای مردم قائل است. این سؤال را با دقت می‌توان به چند بخش تجزیه کرد:

نقش مردم در تشکیل حکومت.

نقش مردم در استمرار حکومت و همکاری با آن.

نقش مردم در نظارت بر حکومت.

نقش مردم در براندازی حکومت.

در تمام سؤالات، مقصود این است که بر اساس مبانی نظری، مردم چه حقوق و تکالیفی در مورد تشکیل حکومت، استمرار آن، نظارت بر آن و براندازی‌اش دارند. قانون اساسی ایران در اصول متعددی، دیدگاه خود را درباره نقش مردم در حکومت اسلامی مطرح کرده است. به عنوان مثال، در اصل سوم مقرر داشته است:

دولت جمهوری اسلامی ایران مؤظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد: ... ۸. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش....

در اصل ششم نیز گفته است:

در جمهوری اسلامی ایران، امور کشور باید به انکاء آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضای شوراها و نظایر اینها یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.

در اصل هفتم تصریح کرده است:

طبق دستور قرآن کریم «وامرهم شوری بینهم» و «وشاورهم فی الامر» شوراها، مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا، و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند....

در اصل هشتم از نظارت عمومی سخن گفته و مقرر داشته است:

در جمهوری اسلامی ایران، دعوت به خیر، امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل بر عهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...

اصول دیگری نیز در قانون اساسی هست که به موضوع نقش مردم پرداخته‌اند؛ ولی هیچ‌یک به صراحت از نقش مردم در تشکیل حکومت اسلامی سخن نگفته‌اند و حتی به ندرت می‌توان تحقیقی یافت که در این موضوع، بحثی علمی و مبنایی - نه ژورنالیستی - ارائه داده باشد.

این مسئله (نقش مردم در تشکیل حکومت اسلامی) محور اصلی مقاله حاضر است و نگارنده می‌کوشد در حدّ توان و فرصت به جست‌وجوی پاسخی علمی و نظری برای آن بپردازد؛ با اذعان به اینکه هر پژوهشی در آغاز راه با دشواریهایی روبه‌رو است و پیمودن راههای طی شده، هیچ‌گاه چون قدم گذاشتن در راههای ناهموار نیست.

۱. در تاریخ پنجشنبه ۲۶ رمضان ۱۳۲۶ قمری از سوی سه تن از فقها و مراجع بزرگ شیعه عصر مشروطیت (آخوند خراسانی، میرزا حسین تهرانی و شیخ عبدالله مازندرانی) تلگرافی خطاب به محمد علی شاه قاجار به تهران رسید که در آن آمده بود:

... داعیان نیز بر حسب وظیفه شرعی خود و آن مسئولیت که در پیشگاه عدل الهی به گردن گرفته‌ایم تا آخرین نقطه در حفظ مملکت اسلامی و رفع ظلم خائنین از خدا بی‌خبر و تأسیس اساس شریعت مطهره و اعاده حقوق مغضوبه مسلمین خودداری ننموده، در تحقیق آنچه ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب‌الزمان عجل‌الله فرجه با جمهور بوده حتی الامکان فروگذار نخواهیم کرد...^۱

۲. مرحوم آیه‌الله سید اسماعیل صدر در تعلیقات خود بر کتاب «التشریح الجنائی الاسلامی»

تألیف عبد القادر عوده در حالی که ملتزم شده است دیدگاه عموم فقهای شیعه را بیان کند و در موارد اختلاف، نظریه رایج را بنویسد، در خصوص دیدگاه فقیهان شیعه راجع به امامت و حکومت، چنین نوشته است:

الامامة لاتتعد عند الشيعة الامامية الا بالنص من الله على لسان رسوله ﷺ و اما الدولة الاسلامية في ظرف عدم وجود النبوة و غيبة الامام فانما تكون بالشكل الذي تختاره الامة و ترضاه و من تيز عم الدولة الاسلامية سواء كان واحداً ام جماعة انما يكون برأى الامة و اختيارها^۱ امامت از دیدگاه شیعه امامیه فقط بر اساس نصی از جانب خداوند که بر زبان رسولش ﷺ جاری شده باشد منعقد می شود؛ اما دولت اسلامی در نبود نبوت و غیبت امام معصوم ﷺ، همانا به شکلی خواهد بود که امت مسلمان آن را اختیار کرده و به آن راضی باشد و کسی که در رأس دولت اسلامی قرار می گیرد. چه یک نفر باشد یا یک جمع، همانا بر اساس رأی و انتخاب امت مسلمان تعیین می شود.

۳. در تاریخ ۲۹ دی ماه ۱۳۶۶ نمایندگان حضرت امام خمینی رحمته الله علیه در دبیر خانه مرکزی ائمه جمعه (آیات و حجج اسلام آقایان: خاتم یزدی، توسلی، عبایی خراسانی، کشمیری و قاضی عسکر) طی استفتائی از ایشان سؤال کردند: «در چه صورت فقیه جامع الشرائط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟» حضرت امام رحمته الله علیه در پاسخ مرقوم فرمود:

ولایت در جمیع صور دارد؛ لکن تولى امور مسلمین و تشکیل حکومت، بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که در قانون اساسی هم از آن یاد شده است و در صدر اسلام تعبیر می شده به بیعت با ولی مسلمین.^۲

با دقت در پاسخ حضرت امام رحمته الله علیه، ملاحظه می شود که ایشان دو مسئله را از هم جدا کرده است؛ «اصل ثبوت ولایت برای فقیه جامع الشرائط» و «اعمال ولایت و تشکیل حکومت توسط فقیه جامع الشرائط». امام در خصوص مسئله اول معتقد است: «فقیه جامع الشرائط در جمیع صور ولایت دارد.» دلیل این امر، ادله ای است که ولایت را برای فقیه جامع الشرائط

۱. التشریح الجنائی الاسلامی، ص ۵۴، تعلیقه ۳۰.

۲. صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۹.

اثبات می‌کند و حضرت امام در بحث ولایت فقیه خود درباره آنها به تفصیل سخن گفته است.^۱

در خصوص مسئله دوم هم می‌نویسد: «تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین... که در صدر اسلام، تعبیر می‌شده به بیعت با ولی مسلمین.»

در این قسمت از پاسخ حضرت امام علیه السلام باید سه نکته مورد دقت قرار گیرد.

نکته اول: هرگونه اعمال ولایت از سوی فقیه جامع الشرائط را منوط به آرای اکثریت مسلمانان ندانسته؛ بلکه فقط تولی امور مسلمین و تشکیل حکومت را مشروط به این شرط دانسته است. بنابراین، دیگر موارد اعمال ولایت، همچون اداره امور حسبیه، برعهده گرفتن قضاوت و اجرای مجازاتهای اسلامی از دیدگاه حضرت امام مشروط به پذیرش اکثریت مسلمانان و بیعت آنان با فقیه جامع الشرائط نمی‌باشد. به همین دلیل در پاسخ خویش به استفتاء، پس از تعبیر «تولی امور مسلمین» عبارت «تشکیل حکومت» را اضافه کرده است؛ زیرا اگرچه «تولی امور مسلمین» به معنای تأسیس حکومت انصراف دارد؛ ولی اضافه کردن عطف تفسیری «تشکیل حکومت» مقصود را کاملاً واضح کرده، مانع بروز اشتباهات احتمالی در فهم کلام ایشان می‌گردد.

نکته دوم: حضرت امام حکومت اسلامی را از همان ابتدای تأسیس و تشکیل وابسته به آرای اکثریت مسلمانان می‌داند؛ نه فقط در استمرار و ادامه.

نکته سوم: وابستگی تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان را همان چیزی دانسته است که در صدر اسلام از آن به بیعت با ولی مسلمین تعبیر می‌شد و بدین ترتیب در واقع به عنوان یکی از ادله این مسئله به روایات بیعت استفاده کرده است.

تصریح به اینکه تشکیل حکومت اسلامی بستگی به آرای مردم دارد در کلام مقام معظم رهبری آیه‌الله خامنه‌ای نیز آمده است. ایشان در پاسخ به سؤالی در خصوص مردم سالاری دینی، می‌فرماید:

۱. ر. ک: امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۴۵۹ - ۵۲۰؛ ولایت فقیه حکومت اسلامی، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.

یک سر مردم سالاری دینی عبارت است از اینکه شکل نظام به وسیله اراده و رأی مردم صورت بگیرد، یعنی مردم نظام را انتخاب می‌کنند، دولت را انتخاب می‌کنند، نمایندگان را انتخاب می‌کنند، مسئولان اساسی را به واسطه یا بی‌واسطه انتخاب می‌کنند.^۱

وابسته بودن تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان و به تعبیر دیگر به خواست و رضایت آنان به صراحت در کلام مرحوم آیه الله سید اسماعیل صدر نیز آمده است و چنان که نقل شده، ایشان تصریح کرده است که در زمان غیبت، دولت اسلامی به همان شکلی است که امت مسلمان انتخاب کرده و به آن رضایت دهد. همچنین تعیین کسی که رهبری دولت اسلامی را به عهده می‌گیرد، باید بر اساس رأی و انتخاب امت باشد.^۲

التزام مرحوم صدر به اینکه دیدگاه عموم یا مشهور فقهای شیعه را بیان کند، نشان دهنده آن است که وابستگی حکومت اسلامی به خواست و رضایت مسلمانان، مورد قبول عموم یا دست‌کم مشهور فقهای شیعه است. علاوه بر این، تأکید قوی سه تن از فقها و مراجع بزرگ شیعه بر این نکته که «ضروری مذهب است که حکومت مسلمین در عهد غیبت حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه با جمهور بوده»^۳ جای شکی در وابسته بودن حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمین باقی نمی‌گذارد؛ آن هم با این تعبیر اکید که «ضروری مذهب است»، یعنی جزء مسایلی است که ضرورتاً داخل در مذهب شیعه است و از آن قابل انفکاک نمی‌باشد.

بدین ترتیب آنچه در پاسخ حضرت امام علیه السلام به استفتای دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه آمده است، پیش از ایشان در کلام برخی از بزرگان فقهاء به عنوان ضروری مذهب شیعه یا دیدگاه عموم یا حداقل مشهور فقهای شیعه مطرح شده و پس از ایشان نیز به صراحت در کلام مقام معظم رهبری آمده است.

۱. پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، ص ۵۸؛ سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام در ۱۲ آذر ۱۳۷۹.

۲. التشریح الجنائی الاسلامی، ص ۵۴، تعلیقه ۳۰.

۳. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴، ص ۲۳۰.

نظریه کارآمدی

برخلاف آنچه گذشت، تلقی رایج از نقش مردم در حکومت اسلامی چنین نیست و کلام بسیاری از صاحب نظران نشان می‌دهد که حداکثر تأثیری که برای رأی و انتخاب مردم در حکومت اسلامی قائل‌اند، نقش کارآمدی است؛ به این معنی که بدون خواست و رضایت مردم، حکومت اسلامی در عمل امکان تشکیل نخواهد یافت و در صورت تشکیل کارآمد نخواهد بود. نظریه کارآمدی به یک مطلب تکوینی بدیهی اشاره دارد؛ زیرا واضح است که تا امکان تشکیل حکومت اسلامی فراهم نشود، چنین حکومتی تشکیل نخواهد شد و البته این مسئله در مورد حکومت‌های دیگر و بلکه تمام امور صادق است؛ زیرا هیچ امری تا امکان تحقق نیابد، محقق نمی‌گردد.

نکته دیگر اینکه طبق نظریه کارآمدی، برای تشکیل حکومت اسلامی الزاماً نیازی به آرای اکثریت مسلمین نیست؛ بلکه میزانی از آرای مردم مورد نیاز است که امکان استقرار و استمرار حکومت اسلامی را فراهم کند. بنابراین، ملاک اصلی «فراهم شدن امکان تشکیل و ادامه حکومت اسلامی» است؛ نه رأی و خواست اکثریت مردم مسلمان.

بنابراین، روشن است که کلام حضرت امام در پاسخ استفتا را نمی‌توان ناظر به دیدگاه کارآمدی دانست؛ زیرا ظاهر کلام ایشان این است که در صدد بیان یک مسئله شرعی‌اند؛ نه یک مسئله تکوینی بدیهی؛ در حالی که نظریه کارآمدی در واقع به یک نکته تکوینی بدیهی اشاره دارد. همچنین حضرت امام تشکیل حکومت را وابسته به آرای اکثریت مسلمین دانسته‌اند؛ در حالی که مطابق نظریه کارآمدی، ملاک اصلی تشکیل حکومت، آرای اکثریت مسلمانان نیست.

با تأمل در آنچه گفته شد و با دقت در فتوای سه تن از فقهای بزرگ شیعه در زمان مشروطیت و کلام مرحوم آیه‌الله سیداسماعیل صدر، معلوم می‌شود که هیچ یک از آنها منطبق بر نظریه کارآمدی نمی‌باشد.

دلایل وابسته بودن تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان اکنون جای طرح این سؤال است که چه دلایلی برای اثبات وابسته بودن تشکیل حکومت

اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان می‌توان اقامه کرد؟

در پاسخ می‌توان به ادله متعددی استناد کرد که به برخی از آنها چنین است:

۱. بعضی از فقها این مسئله را مطابق قاعده دانسته‌اند و برای اثبات آن به قاعده معروف تسلیط «الناس مسلطون علی اموالهم» استدلال کرده‌اند، به این بیان: وقتی مردم بر اموال خود مسلط باشند؛ به گونه‌ای که بدون رضایت آنان، تصرف در اموالشان جایز نباشد، می‌توان نتیجه گرفت که به طریق اولی بر نفوس خود نیز مسلط‌اند. بنابراین، هیچ‌کس نمی‌تواند بدون رضایت آنان آزادیهایشان را محدود کند یا خود را بر آنان تحمیل نماید یا در مقدرات و امورشان تصرف کند.

از سوی دیگر تشکیل حکومت که برای بقای زندگی اجتماعی انسان ضروری است، بدون تصرف در اموال و نفوس مردم و تعیین محدوده آزادیهای مشروع آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد. راه جمع آن است که دولتی متصدی امر حکومت شود که برخاسته از انتخاب مردم و یا دست‌کم مورد قبول و رضایت آنان باشد.^۱

۲. تشکیل و استمرار یک حکومت بر اساس زور و بدون رضایت مردم، علاوه بر اینکه آنان را نسبت به حکومت و سران آن بدبین می‌کند، باعث لرزانی پایه‌های آن می‌شود و همواره آن را با خطر آشوب داخلی یا فروپاشی روبه‌رو می‌سازد. بدون شک در چنین وضعیتی نه تنها مخارج فوق‌العاده‌ای برای بقای حکومت بر بیت‌المال تحمیل می‌شود؛ بلکه فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی نیز به صورت قوی و تأثیرگذار ممکن نخواهد بود؛ چراکه لازمه این فعالیتها، مقبولیت عمومی است که، حکومت بنا بر فرض، فاقد آن است.

واضح است که هیچ‌گاه نمی‌توان تشکیل یک حکومت اسلامی یا استمرار آن را به قیمت بدبین شدن مردم نسبت به دین اسلام و در نتیجه کم شدن نفوذ و تأثیر دین بر مردم، قبول کرد؛ چون اصولاً هدف از تشکیل حکومت اسلامی گسترش اسلام میان مردم و رساندن آنان به کمال و سعادت فردی و اجتماعی است و معلوم است که نمی‌توان چنین هدفی را بدون رضایت مردم فراهم کرد. در نتیجه تشکیل حکومت اسلامی و یا استمرار آن در صورتی که با

۱. سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن فی معالم الحکومة الاسلامیة، ص ۲۲۶ و ۲۲۷.

مقبولیت مردمی همراه نباشد، منجر به نقض غرض و پایمال شدن اهداف دین می‌شود. پس قطعاً جایز نیست.

۳. مطابق روایتی پیامبر اکرم ﷺ به امیرمومنان علیه السلام فرمود:

یا بن ابی طالب! لك ولاء امتی فان ولوك فی عافیة واجمعوا علیك بالرضا فقم بامرهم وان اختلفوا علیك فدعهم و ما هم فیہ^۱ ای پسر ابوطالب! ولایت بر امت من، مال تو است. اگر در سلامتی (و آرامش) پذیرای ولایت تو شدند و به (حکومت) تو رضایت دادند، اداره امورشان را برعهده بگیر و اگر در مورد تو اختلاف کردند، آنان را به خودشان واگذار.

در این روایت، پیامبر اکرم ﷺ ابتدا ولایت بر اُمت اسلامی را برای امیرمومنان ثابت می‌داند، سپس قیام به امر اُمت و تشکیل حکومت اسلامی را به پذیرش و رضایت آنان مشروط می‌کند و برای تأکید بر این مطلب، اضافه می‌کند که اگر اُمت در مورد تو اختلاف کردند آنان را به خودشان واگذار.

با نگاهی به سیره امام علی علیه السلام هم می‌بینیم که آن حضرت دقیقاً بر اساس آنچه پیامبر ﷺ فرموده بود، عمل کرد و هیچ‌گاه خود را به عنوان حاکم بر مردم تحمیل نکرد و وقتی که گروهی - پس از رحلت پیامبر اکرم ﷺ - خلافت را از مسیر صحیح و اصلی خود منحرف کردند، علی علیه السلام با اعمال زور درصدد به دست گرفتن خلافت برنیامد؛ بلکه فقط با رفتن به در خانه مهاجران و انصار حق را به آنان یادآور شد و از آنها خواست به وظیفه خود در یاری برای اقامه حکومت عدل اسلامی اقدام کنند؛ ولی متأسفانه آنان با اینکه قول مساعد دادند، به وظیفه شرعی خویش عمل نکردند؛ لذا حضرت نیز از قدرت کناره گرفت و با اینکه امکان اقدام نظامی را داشت،^۲ از این کار خودداری کرد و فقط زمانی حاضر به پذیرش خلافت شد که

۱. سیدبن طاووس، کشف المحجّة، ص ۶۸۰؛ نوری، شیخ حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۷۸.

۲. افراد زیادی نسبت به آنچه در سقیفه گذشته بود معترض بودند. بعضی از این افراد در منزل حضرت زهرا علیها السلام گرد آمدند تا از رهبری و جانشینی امیرمومنان علیه السلام حمایت کنند؛ افرادی چون ابوذر، سلمان، مقداد، عمار، حدیفة بن یمان، خزیمه بن ثابت، فضل بن عباس، زبیر بن عوام و...؛ گروه دیگری از شیعیان نیز بودند که حضرت فاطمه علیها السلام حضور نداشتند، همچون قیس بن سعد بن عبادة، عثمان بن حنیف، مالک اشتر، عبدالله بن مسعود ابی سعید خدری و....

هجوم وسیع و اصرار فراوان آنان بر این امر را دید و رضایت آنها را در خصوص خلافت خود احراز نمود؛ چنان‌که خود فرمود:

أما والذي فلق الحبة وبرأ النسمة، لولا حضور الحاضر وقيام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كظة ظالم و لا سغب مظلوم لألقت حبلها على غاربها و لسقيت آخرها بكأس أولها و لأنفتم دنياكم هذه ازهد عندي من عفة عنز؛^۱ آگاه باشید سوگند به آن‌که دانه را شکافت و انسان را بیافرید، اگر حضور حاضران نبود و حجت با وجود یاور تمام نمی‌شد و اگر نبود پیمانی که خداوند از عالمان گرفته است که بر سیری ستمگران و گرسنگی مظلومان صبر نکنند، هر آینه ریسمان حکومت را بر پشتش رها می‌کردم و آخرینش را با کاسه اولینش سیراب می‌ساختم و می‌دیدید که دنیای شما نزد من از آب بینی بز ماده‌ای بی‌ارزش‌تر است.

در تأیید این دو روایت می‌توان به روایات متعددی استناد کرد که ناظر به تأثیر بیعت یا رضایت مردمی در شکل‌گیری حکومت اسلامی‌اند در ذیل به برخی از آنها اشاره می‌شود.

۱. امیرمومنان می‌فرماید:

لنا حق فان اعطيناه و الآركبنا اعجاز الابل و ان طال السرى^۲ ما^۳ (در امر خلافت) حق داریم.

→ بسیاری از این افراد بزرگانی بودند که بیعت نکردنشان با خلیفه، سهم زیادی در تضعیف موقعیت سیاسی او داشت و هر یک از آنان می‌توانست جماعتی را با خود همراه کند. کافی بود که علی علیه السلام با درایتی که داشت رهبری این حرکت را به دست می‌گرفت و زمینه خلافت خود را فراهم می‌کرد. چنان‌که عباس، عموی پیامبر به صراحت به حضرت گفت: دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم که در این صورت مردم خواهند گفت عمومی رسول خدا با پسر عمومی رسول خدا بیعت کرده و آن‌گاه دو نفر نیز در مورد توافق خواهند کرد. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۶۰). ابوسفیان نیز در ضمن کلامی با علی علیه السلام، قسم یاد کرد که اگر حضرت بخواهد، شهر مدینه را علیه ابوبکر از سواره و پیاده پر خواهد کرد (پیشین، ص ۲۲۱)؛ ولی امیرالمؤمنان هیچ یک از دو پیشنهاد را نپذیرفت؛ چراکه هدفش حفظ دین نوپای اسلام در برابر خطرات متعددی بود که در آن زمان، آن را تهدید می‌کرد؛ چنان‌که خود فرمود: «... پس دست نگاه داشتم تا اینکه دیدم گروهی از مردم مرتد شده از اسلام بر می‌گردند و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را از بین ببرند. پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمانان نپردازم، رخنه یا تهدامی در دین بینم که مصیبت و اندوه آن بر من بزرگ‌تر از فوت شدن ولایت و حکومت بر شما باشد.» (نهج البلاغه، نامه ۶۲).

۱. نهج البلاغه، خ ۳.

۲. همان، کلمات قصار، ش ۲۲.

اگر این حق به ما داده شود چه بهتر؛ وگرنه (به زور آن رانمی‌گیریم بلکه)؛ بر پشت شتران سوار می‌شویم اگر چه شب‌زوی به درازا کشد.

۲. مردم پس از کشته شدن عثمان، به سوی علی علیه السلام هجوم آوردند و با اصرار تقاضای بیعت کردند. امام فرمود: من وزیر شما باشم بهتر از این است که امیرتان باشم. آنان گفتند: نه، به خدا سوگند! ما دست بر نخواهیم داشت تا با تو بیعت کنیم. حضرت فرمود:

ففي المسجد فان بيعتي لا تكون خفياً (خفياً) ولا تكون الا عن رضی المسلمین؛^۱ پس (مراسم بیعت) در مسجد باشد؛ چون بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی‌باشد.

ملاحظه می‌شود که امیرمومنان علیه السلام به صراحت، بیعت برای تعیین خلیفه را مشروط به رضایت مسلمانان می‌داند.

۳. بر اساس نقل ابن اثیر، چون روز بیعت با علی علیه السلام - روز جمعه - فرا رسید، مردم در مسجد گرد آمدند و علی علیه السلام بر منبر بالا رفت و در حالی که مسجد پر از جمعیت و همه سراپا گوش بودند، فرمود:

ایها الناس - عن ملأ و اذن - ان هذا امرکم لیس لأحدٍ فیه حق الا من امرتم و قد افرقنا بالامس علی امر و کنت کارهاً لامرکم فایتم الا ان اکون علیکم...^۲ ای مردم! این (حکومت) امر شما است. هیچ‌کس جز کسی که شما او را امیر خود کنید، حق امارت بر شما را ندارد. ما دیروز هنگامی از هم جدا شدیم که من قبول ولایت را ناخوشایند داشتم؛ ولی شما جز به حکومت من رضایت ندادید....

با توجه به قرینه حالیه در نقل روایت - زمان صدور روایت زمان بر عهده گرفتن حکومت و اقدام به اعمال ولایت از سوی امام علی علیه السلام است - معلوم می‌شود که منظور از جمله «لیس لأحدٍ فیه حق الا من امرتم» این نیست که ولایت فقط برای کسی ثابت است که مردم او را به این سمت برگزیده باشند؛ چون سخن در خصوص مرحله ثبوت ولایت نیست؛ بلکه معنای جمله

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۴۵۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۹.

۲. ابن اثیر، الکامل، ج ۳، ص ۱۹۳.

این است که اعمال ولایت جز با رضایت مردم صحیح و جایز نمی‌باشد. حتی اگر قرینه پذیرفته نشود، مقتضای جمع بین این روایت و ادله‌ای که منشأ حاکمیت و ولایت را خداوند متعال و اعطای ولایت را فقط از سوی خداوند یا معصومان علیهم‌السلام به اذن خداوند، می‌دانند، این است که روایت فوق را ناظر به مرحله اعمال ولایت بدانیم. از سوی دیگر جمع بین این روایت و روایاتی که مبین شرایط حاکم اسلامی این است که انتخاب مردم در صورتی معتبر است که از میان افراد واجد شرایط باشد؛ نه به طور مطلق. بدین ترتیب مطابق این روایت، بیعت و رضایت مردم از عناصر اصلی در تشکیل حکومت اسلامی است؛ به گونه‌ای که بدون آن اقدام به تشکیل حکومت اسلامی و اعمال ولایت جایز نیست.

۴. امیرمومنان علیه‌السلام در موارد متعددی بر مختار بودن مردم در بیعت با خود تأکید می‌کرد به گونه‌ای که فهمیده می‌شود از دیدگاه حضرت، بیعت اجباری مردم، صحیح و منشأ اثر نیست و الا تأکید بر اختیاری بودن بیعت لزومی نداشت. به عبارت دیگر، حضرت بر دو نکته تأکید دارد؛ یکی اصل بیعت مردم با ایشان و دیگری اختیاری بودن این بیعت. بنابراین، می‌توان فهمید که هر دو نکته در تشکیل حکومت اسلامی دخیل اند. برخی از روایات بیان کننده این مطلب، چنین است:

الف) امام علی علیه‌السلام هنگام حرکت از مدینه به سوی بصره در نامه‌ای به کوفیان نوشت:

بایعنی الناس غیر مستکرهین و لا مجبرین بل طائین مخیرین^۱؛ مردم با من بدون بی میلی و اجبار؛ بلکه با میل و اختیار بیعت کردند.

ب) آن حضرت در نامه‌ای به طلحه و زبیر چنین نوشت:

اما بعد فقد علمتما و ان کتتما انی لم ارد الناس حتی ارادونی و لم ابایعهم حتی بایعونی و انکما ممن ارادنی و بایعنی و ان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب و لا لعرض حاضر^۲؛ اما بعد [از حمد و سپاس خدا] به درستی که شما دانستید گرچه کتمان کردید که من به سوی مردم نرفتم تا اینکه

۱. نهج البلاغه، ن ۱.

۲. همان، ن ۵۴.

مراخواستند و من با آنان بیعت نکردم تا اینکه آنان با من بیعت کردند و شما دو نفر هم در حقیقت از کسانی بودید که به سویم آمدند و با من بیعت کردند. به درستی که عموم مردم با من، نه بر پایه زور و نه برای دست یابی به مال بیعت کردند.

۵. پس از آنکه مردم کوفه حدود دوازده هزار نامه^۱ برای امام حسین علیه السلام فرستادند و با اصرار فراوان، از حضرت خواستند رهبری آنان را به دست گیرد، امام برای احراز خواست واقعی آنان پسرعموی خود مسلم بن عقیل را به سوی آنها روانه کرد و در نامه‌ای راه مسلم خطاب به کوفیان چنین مرقوم فرمود:

... فان كتب انه قد اجتمع رأي ملائكم و ذوی الفضل و الجحی منکم علی مثل ما قدم علیّ به رسلکم و قرأت فی کتیبکم اقدم علیکم و شیکاً انشاء الله...^۲ اگر مسلم برای من بنویسد که نظر بزرگان و صاحبان فضل و خرد از میان شما بر همان چیزی استقرار یافته است که فرستادگان شما به اطلاع من رسانده‌اند و در نامه هایتان خوانده‌ام، به سرعت به سوی شما خواهیم آمد. ان شاء الله....

بدین ترتیب امام حسین علیه السلام رفتن خود به سوی مردم کوفه را متوقف بر احراز یک نکته کرد و آن اجتماع رأی بزرگان و صاحبان فضل و خرد بر پذیرش حضرت به عنوان امام و رهبر خود بود. واضح است که در اینجا سخن از اعطای ولایت توسط مردم به امام حسین علیه السلام نیست؛ بلکه سخن از پذیرش رهبری حضرت توسط مردم است؛ چنان‌که امام خود بر شایستگی خویش برای رهبری امت و عدم صلاحیت دیگران برای این سمت، تصریح کرد و فرمود:

ایها الناس فانکم ان تتقوا الله و تعرفوا الحق لاهله یکن ارضی لله و نحن اهل بیت محمد اولی بولایة هذا الامر من هؤلاء المدعیین ما لیس لهم و السائرین بالجور و العدوان و ان ایتمم الّا الکراهة لنا و الجهل بحقنا و کان رأیکم الآن غیر ما اتنی به کتیبکم انصرف عنکم^۳ ای مردم! اگر تقوای الهی داشته باشید و حق صاحبان حق را بشناسید و بپذیرید، موجب خشنودی خداوند

۱. ابن طاووس، اللهوف، ص ۱۵.

۲. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۲۳۵؛ ارشاد مفید، ص ۲۰۴؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۳. طبرسی، امین الاسلام، اعلام الوری، ص ۲۳۲؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷.

خواهد شد. ما اهل بیت محمد ﷺ به ولایت و رهبری مردم شایسته‌تر از این مدعیانی هستیم که آنچه را ندارند ادعا می‌کنند و راه ظلم و دشمنی با خدا را می‌پویند. اگر شما از ما روی بگردانید و حق ما را نشناسید و رأی و خواسته‌تان در حال حاضر غیر از چیزی باشد که در دعوتنامه‌هایتان نوشته‌اید، من از آمدن به سوی شما منصرف خواهم شد.

در این سخنان که امام حسین ﷺ خطاب به لشکر حزین یزید ریاحی ایراد فرمود، به حق خود برای ولایت و رهبری امت اسلام و وظیفه مردم در شناختن و عمل کردن به این حق تصریح کرد و در عین حال فرمود که من خود را بر شما تحمیل نمی‌کنم، لذا اگر اکنون از حق طلبی پیشین خود دست برداشته‌اید و از ما روی گردانده‌اید، به سوی شما نخواهم آمد.

یکی از نکات قابل توجه در این سخنرانی آن است که امام حسین ﷺ روی گرداندن مردم کوفه از خود را موجب پایان یافتن نهضت خویش نمی‌داند؛ بلکه آن را فقط باعث انصراف از رفتن به سوی آنان به شمار می‌آورد؛ زیرا حضرت قیام خود را برای انجام وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر آغاز کرد، نه به درخواست مردم کوفه و چون آن وظیفه باقی است، قیام نیز ادامه پیدا می‌کند، لذا تنها از تغییر مسیر حرکت سخن می‌گوید، نه خاتمه قیام.^۱

نکته دیگر اینکه امام حسین ﷺ در نامه‌ای که به همراه مسلم بن عقیل برای مردم کوفه فرستاد، از رأی بزرگان کوفه و صاحبان فضل و خرد آنان سخن گفت، نه از رأی عوام مردم؛ چون رأی اندیشمندان و فرهیختگان یک جامعه گویای خواست واقعی آنان است و الا رأی عوام در صورتی که همراه با موافقت خردمندان جامعه نباشد، هم ناپایدار است و هم از طریق به راه انداختن بحرانهای ساختگی و مقطعی، قابل سوءاستفاده است.

بدین ترتیب امام حسین ﷺ در واقع به یکی از ویژگیهای مردم سالاری دینی اشاره کرده است که موجب تمایز آن از دموکراسی غربی می‌باشد؛ زیرا در دموکراسی به شکل غربی آن از یک طرف بر رأی توده مردم تأکید می‌شود و از طرف دیگر با ابزار تبلیغات برای آنان رأی سازی می‌شود؛ به گونه‌ای که نتیجه آراء همان چیزی می‌شود که صاحبان سرمایه و قدرت

۱. برای توضیح بیشتر در این خصوص ر. ک: ارسطو، محمدجواد، جایگاه تکلیف الهی و بیعت در قیام امام حسین ﷺ،

برایش برنامه ریزی کرده‌اند؛ در حالی که اگر ملاک اصلی، رأی صاحبان فضل و خرد باشد، چون این گروه را نمی‌توان به سادگی با تبلیغات دروغین فریب داد، امکان سوءاستفاده و عوام فریبی بسیار کاهش خواهد یافت.

به راستی چقدر زیبا و بزرگوارانه است که امام حسین علیه السلام در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ اسلام و در زمانی که به شدت نیاز به پایگاه و یاورانی برای تأمین اهداف الهی خود دارد، نه تنها از خواست مردم سوءاستفاده نمی‌کند و با وجود دریافت دوازده هزار نامه، بلافاصله به سوی آنان نمی‌شتابد و سعی در احراز اراده واقعی آنان می‌کند؛ بلکه وظیفه تعلیم را نیز به خوبی ایفا می‌کند و به آنان می‌آموزد که ملاک اصلی برای پذیرش یک رهبر، رأی بزرگان و صاحبان فضل و خرد است؛ نه رأی توده مردم بدون رأی اندیشمندان آنان و البته رأی بزرگان یک ملت، رأی توده آنان را نیز به همراه دارد.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که برای اثبات وابسته بودن تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان و رضایت آنان، به ادله متعددی می‌توان استناد کرد که تعدادی از آنها روایات مربوط به بیعت است و ظاهراً همین روایات مورد توجه حضرت امام خمینی علیه السلام بوده است که در پاسخ خویش به استفتای دبیرخانه مرکزی ائمه جمعه به آن اشاره کرده و نوشته است: «... تولى امور مسلمين و تشكيل حکومت بستگی دارد به آرای اکثریت مسلمین که... در صدر اسلام تعبیر می‌شده به بیعت با ولئى مسلمين.»

اکنون که دیدگاه حضرت امام خمینی علیه السلام و برخی از فقهای بزرگ شیعه در خصوص نقش مردم در حکومت اسلامی تبیین شد، مناسب است به منظور وضوح هرچه بیشتر این دیدگاه، به بررسی پاره‌ای سؤالات احتمالی که پیرامون آن قابل طرح است، پرداخته شود تا جوانب مختلف این دیدگاه و جایگاه مردم در حکومت اسلامی با دقت بیشتری مورد بحث قرار گیرد.

۱. احادیث دالّ بر نفی اختیار مردم در تعیین حاکم

الف) در حدیثی از امیرمؤمنان آمده است: پس از آنکه رهبر مسلمانان از دنیا برود یا کشته شود، بر اساس حکم خدا و حکم اسلام بر مسلمانان واجب است هیچ کاری نکنند؛ مگر اینکه

قبل از آن برای خود رهبری انتخاب کنند که عقیف، عالم، با تقوی و آگاه به قضا و سنت باشد. امام پس از چند جمله، می‌فرماید:

هذا أول ما ينبغي أن يفعلوه أن يختاروا اماماً - يجمع امرهم - أن كانت الخيرة لهم - و يتابعوه و يطيعوه و أن كانت الخيرة إلى الله عزوجل و إلى رسوله فإن الله قد كفاهم النظر في ذلك و الاختيار و رسول الله ﷺ قد رضی لهم اماماً و امرهم بطاعته و اتباعه؛ این اولین چیزی است که سزاوار است مسلمانان انجام دهند و برای خود رهبری انتخاب کنند که امور پراکنده آنان را جمع کند و انتظام بخشد و از او پیروی و اطاعت نمایند؛ البته (انتخاب رهبر توسط مسلمانان) در صورتی (است) که اختیار گزینش رهبر با خود آنان باشد؛ ولی اگر انتخاب رهبر بر عهده خدا و رسول باشد؛ پس به درستی که خداوند، مسلمانان را از این جهت کفایت کرده و رسول خدا رهبری برای مردم برگزیده و آنان را به اطاعت و پیروی از او امر کرده است.

مطابق این روایت، مردم مسلمان فقط در صورتی حق انتخاب رهبر دارند که خداوند و پیامبر اکرم خود اقدام به گزینش و تعیین رهبر نکرده باشند و از آنجا که خدا و رسول به تعیین رهبر پرداخته‌اند، پس چنین حقی برای مردم ثابت نمی‌باشد.

(ب) در حدیثی از ابن عباس آمده است که در برابر معاویه چنین استدلال کرد:

یا معاوية اما علمت ان رسول الله ﷺ حين بعث الى مؤتة امر عليهم جعفر بن ابي طالب، ثم قال: ان هلك جعفر بن ابي طالب فزيد بن حارثة فان هلك زيد فزيد بن رواحة و لم يرض لهم ان يختاروا لانفسهم ان كان يترك امته لا يبيتن لهم خليفته فيهم؟^۲ ای معاویه آیا نمی‌دانی که رسول خدا ﷺ وقتی لشکری را به سوی مؤتة فرستاد، جعفر بن ابي طالب را فرمانده آنان قرار داد، سپس فرمود: اگر جعفر کشته شد، زید بن حارثة فرمانده است و اگر زید کشته شد، عبدالله بن رواحة فرمانده خواهد بود و رضایت نداد که لشکر برای خود رهبر انتخاب کند. آیا امت خود را رها می‌کند و جانشین خود را به ایشان معرفی نمی‌کند؟

این حدیث اگرچه از ابن عباس است؛ ولی، اولاً: در ضمن آن به عمل پیامبر که سنت و حجت شرعی است، استناد شده است؛ عملی که تاریخ هم به وقوع آن گواهی می‌دهد.^۳ ثانیاً:

۱. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۷۵۲؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۱۴۳.

۲. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۸۴۳؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۲۶۹.

۳. ر. ک: واقعی، محمد بن عمر، المغازی، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ص ۵۷۶.

مطابق بعضی نسخه‌ها سخن ابن عباس مورد تأیید امام حسن علیه السلام نیز قرار گرفته است.^۱

نقد و بررسی:

دقت در هر یک از دو روایت نشان می‌دهد که بین آنها و دیدگاه حضرت امام خمینی علیه السلام، در مورد نقش مردم در تشکیل حکومت اسلامی، منافاتی وجود ندارد؛ زیرا این دو روایت ناظر به صورتی‌اند که اختیار تعیین رهبر به طور کامل به مردم واگذار شود؛ نقطه مقابل حالتی که اختیار دست خدا باشد یا به رسول واگذار شود، لذا این دو حالت در نقطه مقابل هم قرار داده شده‌اند، چنان‌که در روایت اول آمده است: «... هذا... ان كانت الخيرة لهم... و ان كانت الخيرة الى الله عزوجل و الى رسوله...»؛ در حالی که مطابق دیدگاه حضرت امام علیه السلام تعیین رهبر حکومت اسلامی بر عهده خدا و رسول است و اختیار مردم در عرض اختیار خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله نیست؛ بلکه در طول اختیار آنان است، بدین معنی که مردم موظف‌اند همان کسی را بپذیرند که خدا و رسول به اطاعت و پیروی از او دستور داده‌اند و اگر چنین نکنند، بدون شک معصیت کارند، لکن این فقط یک طرف قضیه است و طرف دیگر آن است که شخص دارای شرایط رهبری نباید خود را با اجبار بر مردم تحمیل کند، چون در این صورت اهداف الهی حکومت اسلامی تأمین نخواهد شد. این معنی به وضوح از روایاتی که در اثبات دیدگاه حضرت امام علیه السلام مورد استناد قرار گرفت، فهمیده می‌شود، مانند سخن پیامبر که به امیرمؤمنان فرمود: «لك ولاء امتي فان ولوک فی عافية و اجمعوا عليك بالرضا بقم بامرهم...» و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام که فرمود: «لنا حق فان اعطيناه والآ...»

در واقع دو روایتی که برای نفی نقش مردم در تشکیل حکومت اسلامی مورد استدلال قرار گرفته‌اند، ناظر به رد دیدگاه اهل سنت است که در مقابل دیدگاه حق شیعه، اعتقاد دارند پیامبر اکرم برای رهبری پس از خود کسی را معرفی نکرد و تعیین رهبر را به طور کامل به مردم واگذار کرد. در روایت اول، امیرمؤمنان خطاب به نمایندگان معاویه می‌فرماید:

اگر شما تعیین رهبر حکومت اسلامی را بر عهده مردم می‌دانید، باید از من اطاعت کنید؛ چرا

که مردم مرا برگزیده‌اند و اگر تعیین رهبر را در اختیار خدا و رسول می‌دانید، باز هم لازم است از من اطاعت نمایید؛ چون خدا و پیامبرش به امامت من تصریح کرده‌اند.

در روایت دوم هم ابن عباس با استناد به روش پیامبر اکرم در تعیین فرمانده نظامی برای جنگها، می‌گوید وقتی پیامبر در این امر چنان دقت دارد که سه نفر را به ترتیب برای فرماندهی لشکر تعیین می‌کند، چگونه ممکن است در مسئله‌ای که به مراتب از آن مهم‌تر است (رهبری کل جامعه اسلامی) برای پس از خودش، سکوت اختیار کرده باشد.

نتیجه آنکه این دو روایت ناظر به رد دیدگاه اهل سنت است که تعیین رهبر توسط پیامبر ﷺ را نفی می‌کنند؛ در حالی که دیدگاه مورد قبول این مقاله - دیدگاه حضرت امام - مبتنی بر پذیرش تعیین رهبر توسط پیامبر اکرم است؛ بدین ترتیب که آن حضرت به صراحت، امیرمومنان و دیگر ائمه معصوم را به عنوان رهبران جامعه اسلامی معرفی کرد و ائمه نیز عنوان فقیه جامع الشرائط را برای رهبری حکومت اسلامی در عصر غیبت معرفی کرده‌اند و چنان‌که واضح است، دیدگاه این مقاله با دیدگاه اهل سنت، نه تنها هیچ شباهتی ندارد؛ بلکه تضاد هم دارد.

۲. عموماً امر به معروف و نهی از منکر

طبق دیدگاه مورد قبول این مقاله تا زمانی که اکثریت مسلمانان پذیرای تشکیل حکومت اسلامی نشده‌اند، برای شخصی که جامع شرائط رهبری است، جایز نیست خود را به عنوان رهبر بر مردم مسلمان تحمیل کند؛ بلکه باید منتظر پذیرش خود از سوی آنان باشد؛ اما عموماً امر به معروف و نهی از منکر دلالت می‌کند که در چنین وضعیتی بر شخص واجد شرائط واجب است برای تشکیل حکومت اسلامی اقدام کند، چون بدون شک یکی از بارزترین مصادیق معروف، تشکیل حکومت اسلامی است، چنان‌که یکی از روشن‌ترین مصادقه‌های منکر، وجود حکومت ظالم و فاسد است که باید با آن مبارزه کرد. برای نمونه به برخی از عموماً امر به معروف و نهی از منکر اشاره می‌شود.

الف) امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن خطبه‌ای فرمود:

کسانی که قبل از شما می‌زیستند، به این دلیل هلاک شدند که چون آلوده گناه گشتند، علمای دین آنان را از این کار نهی نکردند و هنگامی که بر گناهان خود اصرار ورزیدند و دانشمندانشان به نهی آنها نپرداختند، گرفتار مجازات شدند. پس امر به معروف و نهی از منکر کنید و بدانید که امر به معروف و نهی از منکر هرگز اجل کسی را نزدیک و روزی کسی را قطع نمی‌کند...^۱

ب) از امام باقر و امام صادق علیهما السلام روایت شده است که فرمودند:

وای برگرومی که خداوند را از طریق امر به معروف و نهی از منکر اطاعت نمی‌کنند.^۲

ج) علی علیه السلام ضمن وصیت خود به امام حسن علیه السلام و امام حسین علیهما السلام فرمود:

امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکنید؛ زیرا اگر چنین کنید، اشرار بر شما مسلط خواهند شد و آن‌گاه هر چه خدا را بخوانید، دعایتان مستجاب نخواهد شد.^۳

چنان‌که ملاحظه می‌شود در هیچ یک از این روایات و روایات متعدد دیگری که در موضوع امر به معروف و نهی از منکر وارد شده است، قید آرای اکثریت مسلمانان یا رضایت آنان وجود ندارد و این بر عدم اعتبار این قید دلالت می‌کند. از طرف دیگر بدون شک تشکیل حکومت اسلامی از مصادیق معروف است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که تشکیل حکومت اسلامی مشروط به آرای اکثریت مسلمانان نیست.

نقد و بررسی

نسبت بین عموماً امر به معروف و ادله‌ای که بر مشروط بودن تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان، دلالت می‌کند، عام و خاص است، یعنی عموماً امر به معروف، شامل هر معرفی می‌شود که از جمله آنها تشکیل حکومت اسلامی است؛ ولی ادله اشتراط تشکیل حکومت اسلامی به آرای اکثریت مسلمانان، این مورد را تخصیص زده است. علاوه بر

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، جلد ۵، ص ۵۷.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. جامع احادیث الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۸۹.

شرایط چهارگانه‌ای^۱ که در مورد وجوب امر به معروف و نهی از منکر بیان شده است، شرط پنجمی را در خصوص این مورد اضافه می‌کند و آن لزوم تحقق رضایت مسلمانان و آرای اکثریت آنان است.

واضح است که بین عام و خاص، منافاتی وجود ندارد و این دو با هم قابل جمع عرفی‌اند یا به این طریق که عام حمل بر خاص می‌شود و به عبارت دیگر، خاص عام را تخصیص می‌زند. بنابراین بین عمومات امر به معروف و نظریه مورد قبول این مقاله منافاتی وجود ندارد.

این مطلب را از طریق دیگری نیز می‌توان اثبات کرد. به این بیان که موضوع وجوب امر به معروف، ترک کاری است که معروف بودن آن محرز باشد. پس ابتدا باید احراز شود که فلان کار معین، معروف است و ترک شده است تا در مرحله بعد ادله وجوب امر به معروف شامل آن شود. مطابق ادله‌ای که در ابتدای مقاله برای اثبات دیدگاه حضرت امام آوردیم، معلوم شد که تشکیل حکومت اسلامی مشروط به وجود رضایت عمومی و آرای اکثریت مسلمانان، معروف است و صرف تشکیل این حکومت بدون رضایت عمومی مصداق معروف نمی‌باشد. بنابراین ادله امر به معروف شامل اصل تشکیل حکومت اسلامی بدون وجود رضایت عمومی نمی‌شود.

در تأیید این سخن، می‌توان به سیره امیرمؤمنان علیه السلام استناد کرد که فقط زمانی رهبری حکومت اسلامی را پذیرفت که رضایت عمومی را احراز کرد و سیل خروشان مردم برای بیعت با آن حضرت به سوی ایشان هجوم آورد. چنان‌که خود در نهج البلاغه می‌فرماید:

دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم. شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم. سپس چون شتران تشنه که به طرف آب‌شخور هجوم می‌آورند، بر من هجوم آوردید تا آنکه بند کفشم پاره شد و عبا از دوشم افتاد و افراد ناتوان پایمال گردیدند. آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان و پیران برای بیعت کردن، لرزان به راه افتادند و بیماران بر دوش خویشان سوار و دختران جوان، بی‌نقاب به صحنه آمدند.^۲

۱. ر. ک: محقق حلّی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

۲. نهج البلاغه، صبحی صالح، خ ۲۲۹.

در کلام دیگری نیز که پیش از این، از آن حضرت نقل شد، دیدیم که امام به صراحت فرمود: بیعت با من باید در مسجد باشد، چون بیعت من مخفی نیست و جز با رضایت مسلمانان عملی نمی‌باشد.^۱

همچنین می‌توان به عملکرد امام حسین علیه السلام استناد کرد که پذیرش رهبری حکومت کوفه را مشروط به رضایت بزرگان و صاحبان فضل و خرد از میان آنان نمود که البته رضایت عموم مردم را نیز به دنبال دارد و پیش از این به آن اشاره شد.

۳. اگر چهل یار داشتیم...

در پاره‌ای از روایات وارد شده است که بعضی از ائمه علیهم السلام تصریح کرده‌اند که اگر چهل نفر یاور می‌داشتند، حتماً برای تشکیل حکومت اسلامی قیام می‌کردند. واضح است که چهل نفر با تحصیل آرای اکثریت مسلمانان فاصله بسیار زیادی دارد. بنابراین روایات مزبور را باید جزء ادله‌ای دانست که تشکیل حکومت اسلامی را مشروط به آرای اکثریت مسلمانان نمی‌داند. بعضی از این روایات از امیرمومنان علیه السلام نقل شده است، مانند:

الف) «لو وجدت اربعین ذوی عزم لئلهضت القوم»^۲ اگر چهل نفر یاور مصمم و با اراده می‌یافتیم، حتماً قیام می‌کردم.

ب) «ولو كنت يوم بويح اخويتم اربعين رجلاً مطيعين لجاهدتهم»^۳ اگر هنگامی که با ابوبکر بیعت شد، چهل نفر مرد مطیع و فرمانبردار می‌یافتیم، حتماً با مخالفان خود پیکار می‌کردم.

ج) امام صادق علیه السلام هم فرمود: «لو ان لي عدد هذه الشويهات [و کانت اربعين] لخرجت»^۴ اگر به تعداد این گوسفندان [چهل رأس بود] یاور داشتیم، حتماً قیام می‌کردم.

۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۴۵۰؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۹.

۲. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۱۳.

۳. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، ۱ جلدی، ص ۲۱۷؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۶۹.

۴. نجفی، شیخ محمدحسن، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

نقد و بررسی

با صرف نظر از مناقشاتی که در اصل صدور حدیث اول از امیرمؤمنان علیه السلام^۱ شده است و با قطع نظر از اینکه حدیث سوم فقط در کتاب جواهر الکلام - از کتب فقهی قرن ۱۳ - و بدون سند است، باید بگوییم هیچ‌یک از این روایات با نظریه حضرت امام منافات ندارند؛ زیرا در این روایات سخن از قیام علیه حکومت در صورت یافتن چهل نفر یاور فداکار است؛ نه تشکیل حکومت اسلامی با چهل نفر.

در واقع این روایات ناظر به عملی همچون قیام امام حسین علیه السلام می‌باشند که وقتی اصل اسلام را در خطر دید با همان تعداد اندک یاورانی که داشت، علیه حکومت جائز زمان قیام کرد و اگرچه به ظاهر پیروز نشد؛ ولی در واقع اسلام را از خطر انحراف و نابودی مصون نگاه داشت و پایه گذار تمام قیامهای حق طلبانه بعد از خود گردید. بر همین اساس گفته‌اند: «انّ دین الاسلام کمانه محمدی الحدوث فهو حسینی البقاء»^۲ پیدایش دین اسلام به واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود و بقای آن به واسطه امام حسین علیه السلام»

دقت در سیره امام حسین علیه السلام نشان می‌دهد که آن حضرت بین قیام علیه حکومت ظالم زمان خود و تشکیل حکومت اسلامی فرق می‌گذاشت، و لذا برای شروع قیام منتظر احراز رضایت عمومی مردم کوفه یا دیگر نقاط کشور اسلامی نشد؛ ولی برای بر عهده گرفتن رهبری حکومت کوفه، احراز رضایت عمومی و رأی بزرگان و صاحبان فضل و خرد آن دیار را لازم دانست،^۳ بدین ترتیب حداکثر چیزی که این روایات بر آن دلالت می‌کند، این است که برای قیام علیه حکومت ظالم وجود تعدادی یاور، چهل نفر و یا حتی کمتر از آن^۴ کافی است و نیازی به رضایت عمومی یا آراء اکثریت مسلمین نیست.

۱. ر. ک: قائدان، اصغر، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابیطالب علیه السلام، ص ۸۴.

۲. ر. ک: علامه امینی، *الغدیر*، ج ۳، ص ۲۴۶.

۳. برای توضیح بیشتر در این مورد ر. ک: *ارسطا*، محمدجواد، جایگاه تکلیف الهی و بیعت در قیام امام حسین علیه السلام،

فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۲۵.

۴. مطابق بعضی روایات امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من فرمود: اگر بیست نفر یاور یافتی علیه غاصبان

حقت قیام کن، ولی من به این تعداد یاور نیافتم. (شیخ مفید، *الاختصاص*، ص ۱۸۷).

از طرف دیگر مفاد ادله‌ای که در ابتدای مقاله مورد استناد قرار گرفت، این است که تشکیل حکومت اسلامی مشروط به رضایت عمومی و آرای اکثریت مسلمانان است. واضح است که بین این مطلب و مدلول روایات چهل نفر، منافاتی نیست و به اصطلاح این دو دسته روایات، مُثَبِّتین هستند و با هم قابل جمع می‌باشند.

۴. جهاد ابتدایی

یکی از اقسام جهاد در اسلام، جهاد ابتدایی است که به عقیده مشهور؛ بلکه اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعه، مقید به زمان حضور معصوم علیه السلام می‌باشد و فقط برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان معصوم آن حضرت جایز است که به این جهاد اقدام نمایند؛^۱ بعضی از فقهای معاصر شیعه، جهاد ابتدایی در زمان غیبت را با اذن فقیه جامع الشرائط مشروع دانسته‌اند.^۲

به هر حال نکته مهم در جهاد ابتدایی آن است که به دنبال تهاجم از سوی دشمنان اسلام و برای دفاع در مقابل آنان صورت نمی‌گیرد؛ بلکه حکومت اسلامی آغازگر حمله بوده و به منظور گسترش اسلام به کشورهای غیر اسلامی لشکرکشی می‌کند. بدون شک مشروعیت جهاد ابتدایی، مقید به رضایت مردم کشوری که مورد حمله مسلمانان قرار می‌گیرند، نمی‌باشد، از سوی دیگر ممکن است این حمله به تشکیل حکومت اسلامی در کشور مزبور یا پیوستن آن کشور به قلمرو دولت اسلامی منجر شود؛ در حالی که نه از مردم آن کشور برای تشکیل حکومت اسلامی نظر خواهی شده، نه آرای اکثریت آنان برای این امر احراز شده است و این خود دلالت بر آن دارد که تشکیل حکومت اسلامی را نمی‌توان متوقف بر رضایت عمومی و احراز آرای اکثریت مردم دانست.

نقد و بررسی

اولاً: باید توجه داشت که «هدف از جهاد ابتدایی در اسلام به هیچ وجه تحمیل عقیده نیست

۱. ر. ک: نجفی، شیخ محمد حسن، جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۱۱.

۲. ر. ک: خونی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، ج ۱، ص ۳۶۵؛ روحانی، سید صادق، فقه الصادق، ج ۱۳، ص ۳۶.

چرا که اصولاً عقیده تحمیلی در اسلام ارزشی ندارد بلکه جهاد مربوط به مواردی است که دشمن، جنگ را بر امت اسلامی تحمیل می‌کند یا آزادی‌های خداداد را از او می‌گیرد یا می‌خواهد حقوق او را پایمال کند و یا ظالمی گلوی مظلومی را می‌فشارد که بر مسلمانان فرض است به یاری مظلوم بشتابند هر چند منجر به درگیری با قوم ظالم شود.^۱

قرآن کریم با کمال وضوح، دین را قابل تحمیل نمی‌داند و اعلام می‌کند که: «لا اکراه فی الدین»^۲ در شأن نزول این آیه شریفه گفته‌اند که مردی از اهل مدینه به نام حصین، دو پسر داشت. آنان در اثر ارتباط با برخی بازرگانان مسیحی که به مدینه کالا وارد می‌کردند، تحت تأثیر قرار گرفتند و به دین مسیح گرویدند و هنگام مراجعت به اتفاق بازرگانان رهسپار سرزمین شام شدند. حصین از این جریان سخت ناراحت شد و آن را به اطلاع پیامبر اکرم ﷺ رسانید و از حضرت سؤال کرد که آیا می‌توانم پسرانم را با اجبار به دین اسلام برگردانم. در اینجا آیه «لا اکراه فی الدین» نازل شد و این حقیقت را بیان داشت که در گرایش به مذهب، اجبار و اکراهی نیست.^۳

آیات دیگری نیز این مطلب را تأکید می‌کنند که در تبلیغ دین اسلام نباید از تحمیل و اجبار استفاده کرد مانند:

آیه ۱۲۵ سوره نحل: «ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن؛ با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن.»

آیه ۲۹ سوره کهف: «و قل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر؛ بگو این حق است از سوی پروردگارتان، هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کافر گردد.»

آیه ۹۹ سوره یونس: «و لو شاء ربک لآمن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین؛ و اگر پروردگار تو می‌خواست تمام کسانی که روی زمین هستند، همگی

۱. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۰۹.

۲. بقره (۲): ۲۵۶.

۳. طبرسی، امین الاسلام، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۶۲؛ علامه طباطبایی، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۴۷.

(به اجبار) ایمان می‌آوردند. آیا تو می‌خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟» آیات ۳ و ۴ سوره شعراء: «لعلک باخع نفسک الایکونوا مؤمنین. ان نشأ تزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضفین؛ گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی به خاطر اینکه آنها ایمان نمی‌آورند. اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنان آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردنهایشان در برابر آن خاضع گردد (و همگی به اجبار ایمان آورند).^۱

نکته قابل توجه آن است که اصولاً دین چون از یک سلسله اعتقادات قلبی، ریشه می‌گیرد، قابل تحمیل نیست؛ زیرا واضح است که هیچ‌گاه نمی‌توان با اجبار، عقیده‌ای را برای شخصی ایجاد کرد و باور و اعتقاد به مفاهیم معینی را در قلب او به وجود آورد.^۲

ثانیاً: اگرچه برخی از آیات قرآن در باب جهاد اطلاق دارد و تمام کفار و منافقان را بدون هیچ قید و شرطی شامل می‌شود، (مانند: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم؛ ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر» (توبه: ۳۳) و «قاتلوا الذین لایؤمنون بالله و لایالیوم الآخر و لایحزمون ما حزم الله و رسوله و لایدینون دین الحق من الذین اوتوا الكتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدوهم صاغرون؛ با کسانی از اهل کتاب که نه به خدا و نه به روز جزا ایمان دارند و نه آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده است، حرام می‌شمارند و نه آیین حق را می‌پذیرند پیکار کنید تا زمانی که با خضوع و تسلیم جزیه را به دست خود بپردازند.» (توبه: ۱۲۹)؛ ولی آیات دیگری نیز وجود دارد که این اطلاق را تقیید می‌زند و از مجموع آنها استفاده می‌شود که جهاد و اقدام نظامی فقط در سه مورد جایز است.

۱. در برابر کسانی که با مسلمانان می‌جنگند و به دنبال نابودی حکومت اسلامی‌اند، چنان‌که آیه ۱۹۰ سوره بقره می‌فرماید: «و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعدوا ان الله لایحب المعتدین؛ در راه خدا با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید و از حد تجاوز نکنید که خدا تعدی کنندگان را دوست نمی‌دارد.»

و آیه ۳۶ سوره توبه نیز می‌فرماید: «و قاتلوا المشرکین كافة کما یقاتلونکم كافة؛ با همه

۱. برای توضیح بیشتر در این زمینه ر. ک: مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۰، ص ۲۳۵ - ۲۳۷.

۲. ر. ک: مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیشین، ج ۲، ص ۲۰۵.

مشرکان بجنگید، چنان‌که با همه شما می‌جنگند» همانگونه که ملاحظه می‌شود در این آیات دستور به جنگیدن با کسانی داده شده است که خود اقدام به جنگ با مسلمانان کرده‌اند و بدین ترتیب این آیات در واقع، ناظر به جنگ دفاعی‌اند.

۲. برای از بین بردن شرک و بت پرستی؛ چرا که از نظر اسلام بت پرستی یک دین و آیین نیست؛ بلکه یک انحراف، بیماری و خرافه است و همان طور که نمی‌توان پذیرفت جمعی از انسانها با دست خویش، خود را در معرض یک بیماری واگیردار قرار دهند و علاوه به نابودکردن زندگی خود؛ بلکه زندگی دیگران را نیز به خطر بیندازند، نمی‌توان پذیرفت که گروهی از افراد بشر با حرکت در مسیری خرافی و انحرافی حیات روحی و معنوی خویش را نابودکننده و زندگی معنوی دیگران را نیز در معرض خطر جدی قرار دهند؛ لذا اسلام ابتدا بت پرستان را با استدلال و بر اساس جدال احسن به سوی توحید فرا می‌خواند و در صورتی که مقاومت کنند و بخواهند به رفتار باطل و نابخردانه خویش ادامه دهند، با آنان تا زمانی که فتنه بر چیده شود، جهاد می‌کند. در این مورد آیه ۱۹۳ سوره بقره می‌فرماید: «و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین لله؛ با مشرکان بجنگید تا آنکه فتنه (و شرک) باقی نماند و دین، مخصوص خدا گردد» و آیه ۳۹ سوره انفال می‌فرماید: «و قاتلواهم حتی لاتکون فتنه و یکون الدین کله لله؛ با مشرکان پیکار کنید تا فتنه بر چیده شود و دین (و پرستش) همه مخصوص خدا باشد.»

بعضی از مفسران، در تفسیر این آیه فتنه را به معنی شرک و بعضی به معنی کوششهای دشمنان برای سلب آزادی فکری و اجتماعی مسلمانان گرفته‌اند؛ ولی به نظر می‌رسد آیه مفهوم وسیعی دارد که هم به قرینه «ویکون الدین کله لله» شامل شرک می‌شود و هم به واسطه کثرت استعمال واژه فتنه در مورد جنگ و از بین رفتن امنیت و صلح، شامل فشارهای دشمنان برای سلب آزادی فکری و اجتماعی مسلمانان می‌گردد.^۲

۱. ر. ک. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۱۲۰؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۳۰۳.
 ۲. ر. ک. علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۷۵ و ۷۶؛ مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۶۶.

۳. برای خارج کردن توده مردم از زیر بار حکومت‌های ظالم و فراهم کردن زمینه برای بندگی و عبودیت انسانها در برابر خداوند، چنان‌که آیه ۷۵ سوره نساء می‌فرماید: «و مالکم لاتقتلون فی سبیل الله و المستضعفین من الرجال و النساء و الولدان الذین یقولون ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنک ولیاً و اجعل لنا من لدنک نصیراً؛ چرا در راه خدا و (در راه) مردان و زنان و کودکانی که (به دست ستمگران) تضعیف شده‌اند پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد (ستم‌دیده‌ای) که می‌گویند پروردگارا ما را از این شهر که اهلش ستمگرند بیرون ببر و از طرف خود برای ما سرپرستی قرار ده و از جانب خود، یار و یاور برای ما تعیین فرما.»

با دقت در این قسم که همان جهاد ابتدایی است، معلوم می‌شود که در جهاد ابتدایی تجاوز و دشمنی از سوی حکومت اسلامی شروع نمی‌شود؛ بلکه آغاز کننده تجاوز و دشمنی، حکومت ظالمی است که انسانهای بی‌گناه اعم از زن و مرد و کودک را مورد ظلم و استضعاف قرار داده است و حکومت عدل اسلامی در راه خدا و دفاع از حقوق این مستضعفان، تنها راه را جهاد و حمله نظامی علیه این حکومت ستمگر دیده است.

دقت در قسم دوم جهاد نیز که همان جهاد علیه شرک و بت پرستی است، نشان می‌دهد ماهیت این جهاد نیز دفاع از حقوق انسانی در برابر بیماری واگیردار جهل و خرافه است که موجب انحطاط روح آدمی و بازماندن او از پیشرفتهای نفسانی و تعالی انسانی می‌شود و بدین ترتیب قاعده کلی حاکم بر تمامی اقسام جهاد از دیدگاه اسلام دفاع است؛ دفاع در برابر کلیه دشمنان و ظلم ستمگران و دفاع از انسانیت، چنان‌که برخی از مفسران و فقیهان بزرگ شیعه به این مطلب تصریح کرده‌اند.^۱

۱. «ان القتال سواء كان بعنوان الدفاع عن المسلمين او عن بيضة الاسلام او كان قتالاً ابتدائياً كل ذلك بالحقيقة دفاع عن حق الانسانية في حياتها ففى الشرك بالله سبحانه هلاك الانسانية و موت الفطرة و فى القتال و هو دفاع عن حقها، اعادة لحياتها و احيائها بعد الموت.» (الميزان، ج ۲، ص ۶۶). «... القاعدة التي يعتمد عليها الجهاد في الاسلام و هي الدفاع عن كيد الاعداء و ظلم الظالمين...» (مواهب الرحمن، ج ۹، ص ۳۳) و نیز ر. ک. شهید مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۰، ص ۲۳۵ - ۲۳۵. به تعبیر شهید مطهری «قرآن جهاد را منحصرأ و منحصرأ نوعی دفاع می‌داند...» (همان، ص ۲۵۸) مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیشین، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶ و ۲۰۵ - ۲۰۷.

ثالثاً: باید توجه داشت که مطابق دیدگاه حضرت امام خمینی که در این مقاله مورد قبول قرار گرفت و به تبیین آن پرداخته شد، آنچه تشکیل حکومت اسلامی بدان بستگی دارد، آرای اکثریت مسلمانان و رضایت آنان است؛ نه آرای اکثریت مردم غیر مسلمانی که به عنوان اهل ذمه در پناه دولت اسلامی زندگی می‌کنند. بنابراین، در صورتی که دولت اسلامی برای از بین بردن یک حکومت ظالم، اقدام به جهاد ابتدایی و لشکرکشی نماید، پس از ساقط کردن حکومت مزبور، مردم آنجا را در مورد اصل پذیرش یا عدم پذیرش دین اسلام مخیر می‌گذارد و به هیچ وجه تحت اجبار قرار نمی‌دهد. در نتیجه اگر بخواهند می‌توانند بر دین خود که آیین یهودی، مسیحی یا زرتشتی است، نه شرک و بت پرستی که از دیدگاه اسلام دین و آیین شمرده نمی‌شود، باقی بمانند. در این صورت باید در برابر خدماتی که دولت در اختیار آنان قرار می‌دهد و از جان و مال و ناموسشان مواظبت می‌کند، مالیاتی به عنوان جزیه به دولت بپردازند و به عنوان شهروند دولت اسلامی، در کمال امنیت به زندگی خود ادامه دهند و اگر بخواهند می‌توانند مسلمان شوند و از حقوق و تکالیف دیگر مسلمانان برخوردار گردند.

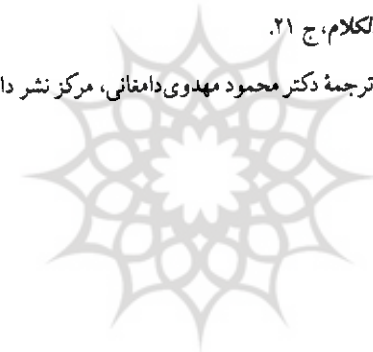
واضح است که در صورت اول - باقی ماندن بر دین خود - مسئله لزوم تحصیل آرای مثبت اکثریت آنان مطرح نمی‌شود؛ چرا که آنها مسلمان نیستند و چنان‌که گفتیم تشکیل حکومت اسلامی بستگی به آرای اکثریت مسلمانان دارد؛ اما در صورت دوم - گرویدن آنان به دین اسلام - نیز نیازی به تحصیل آرای اکثریت مسلمانان نمی‌باشد؛ زیرا اگرچه آنان مسلمانند؛ ولی فرض بر این است که با گرایش اختیاری خود به دین اسلام به خیل عظیم مسلمانانی پیوسته‌اند که پیش از آن با آرای مثبت اکثریت خود، اقدام به تشکیل یک حکومت اسلامی کرده‌اند و این جماعت تازه مسلمان، در حال حاضر با یک حکومت تمام عیار روبه‌رو هستند که بر اساس مبانی اسلام و رضایت عمومی مسلمانان تشکیل شده است؛ نه یک حکومت در حال تشکیل که برای تأسیس خود نیازمند به دست آوردن آرای اکثریت مسلمانان، از جمله همین مردم تازه مسلمان است.

علاوه بر این می‌توان گفت صرف پذیرش اختیاری دین اسلام از سوی این مردم و پیوستن ارادی آنان به حکومت اسلامی و قبول شهروندی آن، خود دلالت بر رضایت آنان نسبت به این حکومت دارد.

کتابشناسی:

- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱.
- ابن اثیر، الکامل، ج ۳.
- ابن طاووس، اللهوف.
- ارسطا، محمدجواد، جایگاه تکلیف الهی و بیعت در قیام امام حسین علیه السلام، فصلنامه حکومت اسلامی، پاییز ۱۳۸۱، ش ۲۵.
- التشریح الجنائی الاسلامی، تعلیقه ۳۰.
- امام خمینی علیه السلام، کتاب البیع، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ج ۲؛ ولایت فقیه حکومت اسلامی، مؤسسه و نشر آثار امام خمینی.
- پرسش و پاسخ از محضر مقام معظم رهبری، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، ۱۳۸۰، سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با مسئولان و کارگزاران نظام در ۱۲ آذر ۱۳۷۹.
- خویی، سید ابوالقاسم، منهاج الصالحین، ج ۱.
- روحانی، سید صادق، فقه الصادق، ج ۱۲.
- سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن فی محالم الحکومت الاسلامیه.
- سلیم بن قیس الهلالی، ج ۲.
- سیدین طاووس، کشف المحجبه؛ نوری، شیخ حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۱.
- شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۵.
- صبحی صالح، نهج البلاغه، ج ۲۲۹.
- صحیفه امام، ج ۲۰.
- طبرسی، امین الاسلام، اعلام الوری؛ علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴.
- طبرسی، امین الاسلام، مجمع البیان فی تفسیر القرآن.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامام الملوک، ج ۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱.
- طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، ج ۳۸.

- علامه امینی، الغدير، ج ۳.
- علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، ج ۹.
- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۲.
- قائدان اصغر، تحلیلی بر مواضع سیاسی علی ابن ابی طالب، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران.
- کرمانی، ناظم الاسلام، تاریخ بیداری ایرانیان، ج ۴.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۵.
- محقق حلی، شرایع الاسلام، انتشارات استقلال، تهران، ۱۴۰۹، ج ۱.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲ و ۷.
- نجفی، شیخ محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۱.
- واقدی، محمد بن عمر، المفازي، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی